

هلال دیگر همین امر واقع شده است. باین معنی که پیس از اینها میان ما غالباً و جاهای دیگر نیز در بسیاری از موارد مدح و ستایش خوش آمد گوئی و برای استقاده مادی سخسرا بود و بس و بنا برین جز در مواردی که گوینده شخصی بزرگوار و سخس معسول بود سخسوری تشریفاتی چندان مایه اعتبار و آبروی سخسور نمیشد و همچنین دم و هجو از روی دشمنی و کینه جوئی و عرض رانی بود و غالباً بدشام و باسزا و مکشید و سگ نیست که سخن را که شریفترین خاصیت وجود انسانی است باین اعراض بست مصرف کردن کاری زشت و پلشت است و بهمین جهت از دیگر گاهی میان ما شاعر در ردیف گدا و مسخره و هرزه گوشمار رفته بود و حال آنکه سنایش اساساً برای نشویق به نیکو کاری و نکوهش برای بپراسخس از بد کاری است و این هر دو عمل کار انبیا و اولیا و حکما بوده و حکیم نظامی باین نکته بطرداشته که فرموده است

پیش وپسی داشت صف کمریا پس شعرا آمد وپس انما

بنا برین منظور از ستایش و نکوهش همان مبطوری بوده است که حردمدان از موعظه و نصیحت در نظر داشتند و سخسرایانی که قدر خود را میداستند در واقع بصورت مدح موعظه میکردند چرا که در این قسم سخسوری اقتضای حال اینست که سخن خوش آید باشد باینواسطه بر سخسورایی که مایه داش و اخلاق نداشتند امر مشتبه شد و ستایش را چاپلوسی و وسیله اخادی ساختند و نکوهش را بدشام و باسرا بدل کردند ولی امروز از سخسوری تشریفاتی جز همان منظور حکیمانیه در نظر نیست در اینجا ما شعر و شاعری کار نداریم اما اصولی که در سخسوری سرریهایی باد مکسیم رعایتش در شعر نیز بسیار بجا خواهد بود سخسوری سرریفاتی همانکه

امروز معمول است و نزد ما هم معمول شده و خواهد شد يك فقره ستایش و قدردانی از اشخاص بزرگ و ارجمند است یا نهیت و تبریک است هنگامی که واقعه خوشی برای ایشان واقع میشود و دوستان یا همشهریان یا همه مردم کشور و حتی گاهی مردمان قدر دان دنیا میخوانند مهر بانی و سپاسداری خود را بایشان نمودار سازند از قبیل جشنهایی که برای ولادتشان یا مراحل مهم از عمرشان یا آثار و خدماتشان یا رسیدنشان بمقامات بلند گرفته میشود یا مهمانیهایی که برای نوازش ایشان یا در موقع مسافرتشان بشهرها و کشور های دیگر میدهند دیگر خطابه هایی است که در اظهار تأسف از وفات بزرگان ایراد میشود یا در موقع تدکیر از مردمان نامی در سر صد سال و دوست سال و هزار سال از ولادت یا وفات یا بروز آثار و خدمات ایشان یا هنگامی که برای ایشان مجسمه بر پا میکنند یا بنای یادگاری میسازند یا مواقع دیگر از این قبیل که شماره آنها دشوار است بکوشش و سرریش کمتر مورد پیدا میکند و آن هنگامی است که هیئتی یا گروهی از مردم در ادای وظیفه خود کوتاهی نموده یا از روش پسندیده منحرف شده اند

پیش گفته ایسم چنانکه سخنوری سیاسی برای یافتن سود و زیان و صلاح و فساد است و سخنوری فضائی برای تمیز حق از ناحق و داد از بیداد است سخنوری شریفاتی برای نمودار ساختن زشت و زیباست. پس هر چه از احوال و اعمال مردم زیباست ستایس باید کرد و هر چه زشت و نا زیباست بکوش باید نمود و احوال و اعمال زیبا فضائل است و آنکه زشت و نا زیباست ردائل خوانده میشود پس مدار سخنوری تشریفاتی بر ستایس فضایل و بکوشش ردایی است که در کسی یا کسانی دیده میشود شماره و بیان حکونگی فضایل و ردایل در علم اخلاق داسه میشود اجمالا

معلوم است که دادگری و دلاوری و بلند همتی و جوانمردی و گذشت و بلند نظری و قوت نفس و پرهیزکاری و قناعت و مناعت و وقار و عفت و خود - داری و برد باری و شکیبائی و چشم پوشی و بخشندگی و راستی و درستی و راز داری و رادی و نیکوکاری و مهربانی و وفاداری و دینداری و امانت و حلم و رأفت و ترحم و وظیفه شناسی و نیک همتی و نیک خواهی و خویش پرستی و دوست داری و مهماندوستی و خوش روئی و نیک خوئی و خوش زبانی و فروتنی و مانند آنها فضایلند و خردمندی و هوشیاری و زیرکی و فرزاندگی و شرم و حیا و زرنگی و حسن تدبیر و فصاحت و بلاغت و گرمی دهن و ذوق و سلیقه و دانشمندی و هنرمندی نعمتهائی است که خداوند عطا میفرماید و انسان میتواند بوزرش و تربیت نفس آنها را قوت دهد و این جمله امور ستودنی است و خلاف و مقابل صفات مریور رذایل است .

هر چند در هر قسم از سخنوری اصل ایست که سخن پر معنی و معقول و حکیمانه باشد اما در سخنوری تشریفاتی با اندازه اقسام دیگر استدلال و احتجاج در کار نیست دلربائی و خشنودی ممدوح یا شونده گان یا متنبه ساختن کسی که با او نگویش میکند و منع و ترغیب بیشتر منظور است تا اقماع و باین واسطه آرایش سخن بشرایطی که پس از این برای اینکار قید کرده ایم بسیار پسندیده است حتی آرایش های لفظی و صوتی هم بشرط حسن سلیقه مطلوب است . چون در احوال و اعمال سوده نظر بزیبائی است پس هر چه زیباتر است ستوده تر است و زیباتر آنست که شخص در عمل سود خود را کمتر از نفع دیگران منظور دارد . پس عمل هر چه برای دیگران سودمند تر است افضل و زیباتر است . ایست که عدالت و گذشت و جوانمردی و فداکاری زیبا ترین فضایل شمرده میشود و کاری را

که شخص در رفع ملت و وطن و انسانیت میکند زبانت . پسندیده بودن کارهایی که کسی برای گذشتگان میکند نیز از آنست که به بیغرضی نزدیکتر و از استفاده شخصی دورتر است. در کارهایی هم که مایه استفاده است هر چه فایده اش کمتر مادی و بیشتر معنوی باشد زیبا تر و آبرومند تر و ستوده تر است. نمودار شدن فضایل و ردایل از اشخاص در احوال مختلف تأثیرش از جهت ستودگی و نکوهیدگی مختلف است چنانکه بخشندگی و عفت و پرهیز کاری از درویش ستوده تر و بخل و امساک و نادرستی و دست اندازی بمال غیر از توانگر نکوهیده تر است. همچنین نیکو کاری هر چه دشوار تر یا کار بزرگ چون بی یاری و یارویی اسباب و لوازم انجام داده شود ستوده تر است. دارایی و توانگری در خور ستایش نیست مگر اینکه سعی و عمل مشروع پسندیده تحصیل شود و مصارف نیکو و مفید بحال دیگران برسد.

بلندی نسب و نژاد قابل ذکر هست اما مایه فخر و شرف نیست مگر اینکه شخص آنرا فضایل خود جلوه گر سازد و بنا برین پستی نسب و نژاد مایه ننگ نباید شمرده شود مگر اینکه پستی فطرت از آن نمودار گردد. ضمناً روشن میشود که فضایل و صفات حمیده از شخص عالی نژاد زیبا هستند اما غیر متوقف نیست ولی از کسیکه والاتار نیست معجب بر و جلوه دار تر و ستوده تر است و همچنین بروز ردایل از شخص بلند نسب زشت تر و نکوهیده تر است.

راستی و درستی و شهامت و شجاعت اخلاقی از همه کس پسندیده است ولیکن از شخص مسکین ناتوان بی پشت و پناه پسندیده تر است. همچنین دروغ و حيله و فریبندگی از همه کس ناپسند است ولیکن از مرد گردن برار بلند پایه نکوهیده تر است و همچنین در تشخیص فضایل و ردایل

سبب سببی بیرون در سبب ده باید از آن پرهیز یا استفاده کرد. حد بسیار از رد ایل فضیلت نماست و گاه هست که فضیلت ردالت فامداد مشهور حیا که حیا به با عقل مشتبه میگردد و پرهیز کاری با خشکی و زیا کاری استباه میسود و مناعت با کبر و نخوب و سخاوت با تبذیر و شجاعت با فهور و حلم با بیبردی و عدالت با قساوت و مرد باری با ضعف نفس و شرم و حیا با جبن و دینداری با وهوم پرستی و مباحثه با سفسطه و بلاغت با بر چاکی و مانند آنها. و نیز باید متوجه بود که زشنی و زیبایی آداب و رسوم در نزد اقوام و طوائف یکسان نیست و در زمانهای مختلف نیز تفاوت میکند و هر صفتی از هر کسی سوده با نکوهیده نیست. بارها گفته ایم که برای خطابه و گفتار قالب معین نمیتوان ریخت که در همه موقع بآن دستور بتوان رفتار کرد و البته هر سخن جایی و هر بکته مکانی دارد از این گذشته سخنوری شریفاتی پیش از اینها منحصر بود بشاعر و ادیب و خطیب اما امروز جبن نیست و بطبقه مخصوصی انحصار ندارد برای وزیر و امیر و هر قسم مردان سیاسی و همچنین همه اهل فصل و ادب و علمای دینی و دنیائی مواردی پیش میآید که باید بسخنوری شریفانی پردازند. در این صورت معلوم است که هر کس بر زبان و لحن خود باید ایسکار را انجام دهد وزیر مانند شاعر و ادیب سخنوری نمیکند و سخنوری واعظ با آن هر دو متفاوت است. باین فیدها و کم و زیاد هائی که معتصمی هر حالی است دستور کلی در این قسم گفتار اینست که حور سخنوری کسی را میخواهند ستایند نسبت و براد او را یاد میکنند. اگر و الانبار است هفاد « شیر را بچه همی مانند بدو » و « از آن پرهیز بیهر چون بود » را میرو را بند و اگر نسبت فرزند خصال خوشسوس میخوانند آنگاه از جگونگی بر بیت و جمال و کمال او سخن میسر آید از وفای زندگی او

آنچه قابل ذکر و مایه سرافرازی است نقل میکنند و صفات و فضایل و چگونگی زندگی زندگانی شخصی او را اگر ستودنی است میستایند و اعمال و آثار او را که راجع بهیئت اجتماعی و ابناء نوع است در نظر میگیرند. از کردار و رفتار او اگر چیز سودمندی داشته باشد یاد میکنند، اگر وفات کرده است و چگونگی فوتش امری گفتنی دارد میگویند و اگر سخنوری در موقع وفات او واقع میشود از فقدان او تأسف میخورند و بیازماندگان یا کسانی که باو دلبستگی داشته اند تعزیت و تسلیت میگویند و اظهار مشارکت در مصیبت آنها مینمایند و صبر و شکیبائی را بایشان سفارش میکنند و برای فقید طلب مغفرت مینمایند و نام او را بسبب آثار نیکوی او باقی می‌شمارند اگر مقایسه او با دیگران مفید است می‌سنجند. تأثیر وجود او را معلوم میکنند که در مقامی که او بود پیش از او چه حال بود و در زمان او یا پس از او چه حالت روی نمود چه اندازه بهبود باوضاع داد چگونه میراثی را که از پیشینیان رسیده بود بزرگ کرد. حسان آبروی خانواده یا ملت و کشور خویش را افزون ساخت بازیردستان یا همکاران خود چگونه رفتار کرد و البته در این موارد سخن را میتوان آب و تاب و آرایش داد و حتی اگر اوضاع و احوال اقتضا داشته باشد سخن با شکوه میتوان گفت و اگر ممدوح بر استی ستودنی است هر چه فضایل او را بیشتر جلوه دهند بهتر است بشرط اینکه حرف معقول نزنند و مطالب و دلایل سست واهی نیاورند حقیقت بگویند با آرایش نه چاپلوسی و لفاظی تهی از معنی. مطالعه در ستایش و نکوهش روا هست اما باندازه ای که یاوه گوئی شود و باغراق و دروغ نرسد و کسان را خنده نیاید بفرموده شیخ سعدی نه کرسی فلک را زیر پای قزل ارسلان نگذارند و کان زر و سیم را از دست ممدوح بستوه

نیاوردند و قتیکه شاعر میگوید

قدرت برون مانند چو بنای کن فکان

بنهاد اساس دایره کردار روزگار

ور در درون دایره ماندی ز رفعت

بر هم نیامدی خط پرگار روزگار

ممدوح اگر شخص دانا و پر مایه باشد باید این سخن را استهزا بدانند نه ستایش خلاصه اینکه سخوری تشریفاتی برای تهذیب اخلاق ممدوح و تشویق یا عبرت و نبه و ترغیب او و شنوندگان است نه مقصود دیگر و بهترین ستایشها آنستکه از آن پی بیزر گواری ستاییده سر بد چنانکه شیخ اجل میفرماید

هیچ خلق نباید که قصه پردازی

مگر بصاحب دیوان عالم عادل

به زان سب که مجالی و منصبی دارد

بدین قدر نتوان گفت مرد را فاضل

از آن سب که دل و دست او همیباشد

چو ابر بر همه عالم بر رحمت شامل

ز سکه اهل هر را نزرک کرد و بواخ

سی مانند که هر باقصی کند کامل

مثال فطره یسان و ابر آزاری

که کرد هر صدوی را به لولویی حامل

بندسگیری افتاد گان و مطلوبان

چنانکه دوست ندیدار دوست مستعجل

همین طریقه نگهدار و خیر کن امروز
سوی رحمت فردا عمل کند عامل
کسی که تخم نسکارد چه دخل بردارد
پیش دانه عاجل که بر خوری آجل
نونیکبخت شوی در میان و گرنه بس است
خدای عز وجل رزق خلق را کافل
تا و طال بقا هیچ فایده نکند
که در مواجهه گوید راکب و راجل
بلی نای جهیل آن بود که در خلوت
دعای خیر کنندن چنانکه در محفل
و اگر ستایش منتضای حال امروز میخواستید اینست که دکاء الملائک و روحی
مرحوم درباره یکی از صدور سروده است .
پس و پناه دولت و ملت که سلطنت
وی را گزید و داد بدست شرف مکان
با معدلت نماید آباد بوم و بر
تا مملکت مانند دجروس جاودان
تا قدرت تمدن و تأثیر بریت
گنج بهان کشور ما را کسد ایمان
نابیح حور بر گد و ریشه ستم
وین گله را ز گرك حراسه کند شان
تا اختر علوم و صنایع کند طلوع
وین جویهای خشک سود رود زر و شان

تا گشتی تجارت ما در بخار نیز
از دود و از بخار کند رسم باد بان
تا آسیا نظیر اروپا شود بفر
بار دگر بلند شود اختر کیان
در سخنوری تشریفاتی هم مناسب آنست که باین مختصر اکتفا کنیم که
بجزئیات پرداختن سخن را بدر از میکشاید و خردمند را اشاراتی بس است.

فصل چهارم

سخنوری علمی

سخنوری علمی از خصائص این دوره است و یکی از بهترین اقسام
سخنوری است زیرا گذشته از سودمندی آن از قصد و عرض های مادی
دنیوی دور است و سخنور میتواند بدون قید و بند حرف بزند، محتاج
بسخن گفتن ارتجالی هم نیست و مجال دارد که گفتار خود را تهیه کند و
مطمئن است که میان کلام او حرفی نمیآورد و مدعی ندارد و اگر کسی
عقیده مخالف او داشته باشد در آن مجلس اظهار نمیکند مگر اینکه خود
او سخنی بگوید که حاضران مجلس با شنیدن مداشه باشند و بروی او
برخیزند در آن صورت او آداب سخنوری علمی را میداند و خود امر با گوار
پیش میآورد

سخنوری علمی باعتبار مخالف میشود بدریس مدرسان و معلمان
ازین قسم شمرد و برآستی که بدریس بعضی از اساتدان و مدرسان در
دانشکده ها کیفیت سخنوری دارد ولیکن چون اینحال عمومی نیست
وقتی که سخنوری علمی میگوئیم مقصود گفتاری است که اهل وصل در
موضوعات علمی و ادبی و اخلاقی برای عامه ایراد میکنند و غالباً برای آنها

نمی‌تواند بیان علمی و دلیل و برهان پیش بیایند و برای اقناع و ترغیب ایشان باید تدابیر سخنوری بکار برند خاصه اینکه در آن مواقع شنوندگان در ضمن استفاده علمی نیت تفریح و تفنن دارند و برای نخستگی دانش آموزی حاضر نیستند. پس در سخنوری علمی اول مسئله اینست که سخنور موضوع گفتار خود را خوب انتخاب کند تا دلنشین و محل توجه شنوندگان باشد و بشنیدنش رغبت کنند. پس از آن مدب سخنرانی را باید در نظر بگیرد و هر چند قاعده کلی نمیتوان بدست داد اما نادر اتفاق میافتد که در کمتر از نیمساعت نتوان یک موضوع علمی و ادبی یا اخلاقی را چنان پروراند که اقناع و ترغیب هر دو حاصل شود از یکساعت هم تجاوز چندان پسندیده نیست و کمتر صحبتی است که آن اندازه دلچسب باشد که شنوندگان بیش از یکساعت و نیم از روی رغبت بآن گوش دهند. این فقره را هم باید در نظر داشت که اگر در آن مجلس کارهای دیگر نیز هست که انجام دهد و سخنوران دیگر هم هستند کسه باید سخن بگویند باید میزان سخن را چنان گرفت که برای کارهای دیگر نیز زمانی باقی بماند و حاضران پر خسته نشوند

مهمترین شرط سخنوری علمی اینست که کسل کننده نباشد بلکه واجب است که دلپذیر بوده لذت بدهد سایرین برای این مقصود اقسام تدابیر باید بکار برد از جمله متنوع ساختن سخن است که گاه بجد باشد و گاه بهزل. وقتی مثل و داستان باید آورد زمانی شعر نماند خواهد گاه ظرافت لازم است و خندآیدن وقت و دلسوزی هم اگر پیش بیاید در صورتیکه متناسب باشد ضرر ندارد خلاصه شنوندگان را مشغول باید ساخت و بقول معروف «در دل دوست بهر حیا ره می باید کرد» از خوش درآمد کردن

نباید غافل شد که بسیار اهمیت دارد با فروتنی و عنودخواهی و مزاحمت خاطر حاضران و از اینکه کاری بر عهده گرفته ام که میترسم چنانکه شاید و باید انجام ندهم و در خواست عفو و انعام دارم و اینکه چند دقیقه تحمل ریاضت فرمائید و بشنیدن سختم تفضل نمائید ، سخنور علمی داعیه نباید اظهار کند شنوندگان را خوار و نادان نباید بشمارد. از آغاز تا انجام سخن طبیعی باید گفت تصنع نباید نمود خود نمایی ساید کرد. مطالب عامه دور از فهم نباید گفت و اگر حاره از آن نباشد بزبان ساده و شیرین و دلچسب باید بیان نمود .

سخنور اگر بتواند سخن از خارج بگوید البته بهر و جلوه و تأثیرش بیشتر است. اگر نتواند و ناچار باشد که از روی نوشته بخواند باید خود را از پیش چنان بر مطلب مسلط کند که مجبور نباشد چشم را همواره بنوشته بدوزد بلکه غالباً بتواند به حاضران نظر بیندازد و چنان باشد که گوئی با ایشان صحبت می کند اگر مهمل قولی از نظم یا شعر باید کرد باید آنرا حاضر و آماده داشت که در موقع بجهتجو و ذرق زدن و منتظر گذاشتن حضار حاجت نشود اگر نمایش عکس و تصاویر لازم است آنها را از پیش مرتب کرده بیمعطلی در سب و بقاعده شان باید داد اگر از آوردن اعداد و ارقام یا مطلب خشک بی موه چاره نباشد ذکر آنها را با لطافت و ظرافتی همراه باید کرد که خاطرها آزرده نشود هر چه رو بانجام سخن میرود مطالب باید دلنشین تر شود و چنان باشد که در پایان سخن مجلس بشور در آید و در ضمن از حضار سپاسگزاری باید کرد که حوصله کرده سخن را گوش دادند و توجه نمودند اینست مسائلی که بطور کلی در سخنوری علمی باید در نظر داشت و البته از آنچه گفته شد

کم و زیاد و تغییر و تبدیل برای متابعت از اقتضای حال نیز جایز بلکه واجب است .

فصل پنجم

سخنوری منبری

بخش اول : تعریف سخنوری منبری

اگرچه سخنوری از هر قسم باشد مالش ارشاد بسوی حقیقت است و نوعی از تعلیم و تربیت ولیکن سخنوری منبری بالاخصتصاص برای این منظور است و از این جهت با سخنوری علمی و شریفاتی بیشتر مناسبت دارد با اقسام دیگر و میتوان گفت اصول و فواید همان فواید و اصول سخنوری علمی و شریفاتی است باین معنی که سخنوری منبری در میان ما عموماً بدو صورت درمیآید یکی صورت موعظه و دیگری بصورت ذکر منقبت و مصیبت معصومین صورت اول از نوع سخنوری علمی است و صورت دوم از نوع سخنوری شریفاتی جز اینکه این دو قسم سخنوری موضوعاً عمومیت دارند و محدود به مواد خاص نیستند ولیکن سخنوری منبری موضوعش بدیانت و اخلاق و اشخاص مربوط با آنها تخصص دارد و شاید بهتر آن باشد که بگوئیم سخنوری منبری همان سخنوری شریفاتی و علمی است که در او سخنور تکیه اس بکلام خدا و تعلیمات اسیا و اولیا است سخنوری منبری گاه فقط موعظه میکند و اعطایند و گاه فقط ذکر مصیبت میمایند در آن صورت داکترو روضه خوان نامیده میشوند و بسیار میشود که هر دو قسم سخنوری میکند

سخنوری منبری میان ما از همه اقسام سخنوری بیشتر معمول بوده

و با آنکه بهترین و سودمندترین سخنوری است در روزگار ما -
تأثیرش سودی نبخشیده بلکه زیان آن در مسیحه است پس دانسته میشود که
آنچه باید باشد نبوده و محتاج به اصلاح است و باید که نمودار خواهیم کرد

پیشتر درم

اوصافی که سخنان مبری نابد داشته باشد

حون سخنوری مبری بر آنست که در مذهب و اخلاقی و تکمیل ایمان
مردم است الهه سر بهرین قبول است و کسانی که باینکار میپردازند باید
ارجحندترین مردم باشد و باید علم دین و اخلاق را بخوبی بدانند و ایمان
کامل داشته باشند و باخلاق و ایمانی است که مردم تعلیم میکند و مخلق و عامل
و از اغراض نفسانی دور باشد و جامع در علم و ادب و سخنوری را نیز دارا
باشند. گمان میرود هیچکس را حسب در در شرایط مذکور برای کسانی
که میخواهند بر محراب و مسجدها گفتگو کنند مانند ما در حال چادر ایمان
مادر این موضوع این اندازه علم است که نتوانند سده است و بر آنکار نمیتوان
کرد که در گاهی است بر همه اینها که کسی که جامع شرایط باشند کمتر
دیده شده اند و گمان ما است که در سوء اخلاق مردم اگر نه اما از این
سبب مانند یقیناً قسم اعظم از آن است که کسانی که بر منبر میروند
اگر عالم باشند (و عالتاً این چنین بوده است) الهه سخنهایی میگویند که
با حقیقت دین و پاکی اخلاق سازگار نیست با این مردم را همراه میکنند
و شاید تصور کرد که نادور کردن مردم از حد این میتوان دیانت را خوب داد
مانند بعضی را از این عبارت خنده آید که این سخن گفتن ندارد و بدیهی

است که اگر مردم در گمراهی باشند دین قوت نخواهد داشت اما چه بسیار دیده ایم که تعلیم کنندگان دیانت مردم را از حقایق دور کرده اند و عجب تر اینکه این عمل همیشه از روی سوء نیت نبوده بلکه بسیار اوقات فاعل حقیقه بقصد ترویج و تقویت دین مردم را گمراه کرده است آیا تصور میکنید در همه حدیثها و خرها میجول که روایت شده و بالمآل مایه خرابی دین گردیده جعل کنندگان آنها قصد تضییع دین داشته اند؟ آیا عقاید سخیفی که میان مردم باسم دیانت شیوع یافته همه برای خرابی دین اشاعه شده است؟ آیا اعمال رکیکی که میان عوام برای تعویب شرع رواج داده اند مانند بعض تعزیه خوانیها و قمه زنی و فالان قسم آس پختن باسم امام و فالان قسم گدائی کردن به نیت شفا و مانند آنها که بسیار است همه برای افتصاح دین اختراع شده است؟ چنین نیست غالب این امور گمراه کننده از روی حسن نیت تعلیم شده چون تعلیم کننده حقیقه عالم نموده و باطل بودن این چیزها را نمیدانسته است و با باین نکته توجه نداشته است که سخن دروغ و عقیده باطل و عمل خطا اگر هم چند روزی بر حسب ظاهر بازاردین را گرم کند بالمآل سب خرابی دین و سستی عقاید مردم خواهد شد زیرا گذشته از همه سایج بد که از دروغ و باطل و خطا دست میدهد در امر دین مخصوصاً این کیفیت پس میآید که اشخاص هوشمند کم کم بسخافت آن امور پی میروند و بآنها بی اعتنا میشوند و مردمان دیگر که آن امور را حقیقت دین می پنداشتند چون بی اعتنائی هوشمندان را بآنها می بینند نسبت باصل دین ترزل پیدا میکند

يك امر دیگر بر ترویج باطل را در کار تأیید میکند و سبب خرابی دین میشود و آن اینست که بسیار اشخاص از روی نادانی یا بسبب

نفسانیت گرمی بازار دین را با مصالح و منافع شخصی خود منطبق میسازد و ترویج دین از اینرو میکنند که مایه اعتبار و گرمی بازار خود ایسان است و برای آنها سود و مال و آوازه و جاه میآورد. از این اشخاص بعضی کاملاً از روی علم و عمد و با توجه باین معنی میکنند و بعضی از روی عدم توجه یعنی نفس ایشان را باین عمل و امید دارد اما ملتفت نیستند که گرمی بازار دین را برای گرمی بازار خود میخواهند گواه این سخن آنست که بسیاری را دیده ایم که چون بازار دیگری گرم تر از بازار دین یافتند اهل آن بازار شدند. باری هر کدام از این دو وجه باشد یکی است یعنی چون غرض نفسانی داشته یا نداشته در کار است آنکسان نظر بحقایق امور نمیکنند و دسال چیزهائی میروند که بهر وجه باشد بر حسب ظاهر بازار را گرم کند و چون پی بجهایو بردن بسی دشوارتر از ظاهر سازی است البته راه آسانتر را پیش میگیرند و دروغ و باطل و غلط را اشته میکنند که منتهی بخرابی و افتضاح دین و اولیای دین میشود. اینست که سخنوران مسری و کلیه آموزندگان دیانت گذشته از اینکه حقیقه باید دانشمند باشند در امر دین باید عرض نفسانی هم نداشته باشند و ماجداً و باوازیبند میگوئیم که بدترین خلق خدا کسانی هستند که دین را وسیله اغراض دیوی میکنند دزد و راهزن و عارتگر و آدم کش بمراتب از آن اشخاص بهترند زیرا آنان هر زمان و آسیمی میروسانند بمال و تن و دنیای مردم است و اینان روح بدگان خدا را میکشند و هم دنیا و هم آخرتشان را بیاد میدهند و هم خود دین را تباه میسازند. در دین و اخلاق علم حقیقی و پاک بودن از اغراض نفسانی با ایمان کامل ملازم است و این بدیهی است و حاجت به بیان ندارد که اگر شخص عالم باشد عفايدش جاهلانه است و

زود تزلزل می یابد پس ایمانش کامل نتواند بود و چون ایمان کامل باشد البته اغراض نفسانی بر او چیره نخواهد گردید و اگر برای مردم متعارفی بایمان اجمالی میتوان قانع شد برای کسیکه باید دیانت را بیاموزد بدلالی که گفتیم ایمان کامل لازم است اینست که ایمان کامل را یکی از شرایط سخنوری قرار دادیم و بدیهی است که اگر کسی خود ایمان نداشته باشد چگونه میتواند دیگران را بایمان بیاورد ؟

لزوم تخلق باخلاق نیکو نیز برای سخنور منبری بدیهی است و اگر کسی بگوید سخنور مانند معلم است و معلم باید تعلیم را بداند اما تخلق عمل است و برای تعلیم ضرورت ندارد ملامتکن است شخص درباره شجاعت بخوبی سخنوری کند و خود شجاع نباشد چنانکه ادیب میتواند علم شاعری را بیاموزد اما خود شاعر نباشد و ممکن است کسی نماز خوان باشد و نماز خواندن را بیاموزد، جواب گوئیم معلم اگر عمل نداشته باشد علمش کامل نیست از این گذشته در هر رشته اگر بتوان فرض کرد که کسی میتواند علمی را تعلیم کند و خود بآن عمل نکند در سخنوری خاصه سخنوری منبری حین فرصی جایز نیست زیرا آموزش نباید کرد که سخنور باید هم اقتناع کند و هم ترغیب و اقتناع اگر بدلیل برهان ممکن باشد ترغیب خاصه در امور دنیائی و اخلاقی ممکن نیست مگر برای کسی که از روی عقیده و ایمان کامل و با سوز و گناز سخن بگوید و سخش از جان بیرون آید تا بر دل بشیند و همانکر بیستم که ممکن است کسی بواسطه هشو و ورزش در سخنوری زیر دست شود و بظاهر سازی نمایش حقیقت دهد اما او صنعتگر است نه واعظ و نیز گاه اتفاق میافتد که برای کسی حالی دست میدهد که سخش سوز و گذار دارد ولی عملش با آنچه میگوید مطابق

نیست . به عبارت دیگر واعظ غیر متعظ است اما اولاً این نادر است که سخن آدم بی حقیقت موثر شود ثانیاً واعظی که موعظه اش بحال مردم سودمند باشد آن بیست که در عمر خود یکی دو دفعه سخن بگوید بلکه باید غالباً و دیر زمانی مشغول باشد پس اگر عمل او با سخنش موافق بود زود یا دیر (وزود تر از آنکه گمان میرود) مردم پی میبرند و حقیقت پنهان میماند . در آصوت هم تأثیر سخنش میرود و هم اعتقاد مردم بتعلیمات اوستن میشود و شبیه نیست در اینکه در امور اخلاقی بهترین طریق تعلیم اینست که معلم تعلیم اخلاق را بعمل بنماید تا آموزندگان از او سرمشق بگیرند و پیروی کنند و متأسفانه واعظ غیر متعظ بلکه او باش واعظ نما در میان ما بسیار بوده و درستستی عقاید مردم و خرابی امر دیانت مسئولین بزرگ دارند چه آنکس که خود را بخدا پرستی معرفی نمیکند اگر خلاف رضای خدا کند نتیجه اش جز نفرت مردم از شخص او چیزی نیست و آنهم که علناً نادین مخالفت میکند نمیتواند مردم را بیدین کند بلکه بر حسب مقتضای طبع بشر هر چه او بیشتر مخالفت کند دل مردم بیشتر بدین بستگی مییابد . اما آنکس که بپام خدا و پیغمبر سخن میگوید اگر خلاف دستور خدا و پیغمبر رفتار کند دلیل بر اینست که دروغ میگوید پس خواهی بخواهی کم کم در نفوس این تأثیر دست میدهد که خدا و پیغمبر دروغ است پس مبرهن شد که سخنور مبری که در اصول و فروع دین و تعلیمات اخلاقی سخنوری میکند باید هم عالم باشد و هم مؤمن هم بیغرض و هم متخلق باخلاق بیکو یعنی خلاصه عادل باشد .

واما اینکه سخنور منبری باید علم و طبع و لوازم سخنوری را داشته باشد حاجت باثبات ندارد که اگر نداشته باشد سخنور نیست . علم و لوازم

سخنوری را در مقالات و فصول این کتاب خاصه در مقاله درم باز نموده ایم که چیست . همین قدر یاد آوری میکنیم که در مقام سخنوری منبری بالاخصاص ادب و ممتات و سگینی و وفار و حسن خلق و حسن لهجه و تسلط بر نفس و حوصله و بردباری را از دست نباید داد. سخنور افق نظرش وسیع باید باشد از خود متصرف و موقع شناس و نکته سنج باشد. نفس انسانرا بخوبی بشناسد و بداند که چگونه مینواند در نفوس تصرف کرد .

مؤمن و عادل بودن دستورس از وظیفه ما خارج است. اما در عالم بودن سخنور شاید مناسب باشد چند کلمه ای بگوئیم . سخنور منبری باید معلومات عمومی بهدر کفایت داشته باشد از جغرافیا و علوم طبیعی و ریاضی و غیر آن لااقل باندازه ای که در تعلیمات متوسطه و دبیرستانها آموخته میشود بهره مند باشد در تاریخ ایران و کشورهای دیگر اسلامی و کلیه ممالک روی زمین معرفتش کامل ، در احوال رجال مطالعه بسیار کرده باشد و از رجال همه بزرگان دنیا منظور است نه تنها رجال احادیث و اخبار در ادبیات فارسی و عربی باید تتبع کامل نماید و اگر از ادبیات ملل دیگر نیز آگاه باشد بسیار مفید خواهد بود از علوم سیاسی و اقصادی لااقل باجمال باید مطلع باشد. از منطق و معرفت نفس و حکمت سسک فدییم و جدید بخوبی آگاه حکمت بالخصوص حکمت علمی و بالاخص علم اخلاق را باید کاملاً ورزیده باشد . بالاخره علوم دینی مخصوصاً علم قرآن و حدیث واجب است و خلاصه مطالب اینکه سخنور حساسی آنست که جامع معقول و منقول باشد آنها معقول و منقول امروزی تا از دیبای کسونی و مقتضیات آن آگاه تواند بود در معلوماتیکه برای سخنور منبری شماره کردیم هر چه شخص تتبع و احاطه و بجزیه اش بیسر باشد پایه سخنوری او بر خواهد بود و

هر چه کسر و ضعف داشته باشد درجه سخنوری او پست تر خواهد شد
بعبارت دیگر سخنوری فن خاص نباید باشد. عالم جامع معقول و منقول
همینکه طبع و علم و لوازم سخنوری هم داشته باشد سخنوری منبری میتواند
بکند و غیر از او کسی نباید بر منبر برود.

ممکن است کسی بیندیشد که برای سخنور منبری از علوم دینی
گذشته معلومات دیگر که شماره شد چه ضرورت دارد؟ جواب گوئیم
اولاً توجه بفرمائید که ضرورت عالم بودن را برای سخنور ثابت کردیم
و منسبی شد باینکه سزاوار سخنوری نیست مگر آنکه جامع معقول و منقول
باشد و امروز جامع معقول و منقول نتوان گفت مگر کسی را که دارای همه
آن معلومات باشد. ثانیاً پس از آنکه چگونگی تعلیمات و سخنوری منبری
را بیان کردیم ضمناً روشن خواهد شد که سخنور منبری بداشتن همه آن
معلومات محتاج است.

بخش سوم

موضوعات سخنوری منبری

اگر چنانکه گفتیم سخنور جامع معقول و منقول باشد خود میداند
بمردم چه بگوید و چه بیاموزد ولیکن برای اینکه مطالب را ناقص نگذاشته
باشیم بجهت کسانی که در سخنوری نو آموزید اشاراتی میکنیم و نکاتی را
توجه میدهیم.

اولاً ما واعظ را با ذاکر یعنی مصیبت خوان و روضه خوان فرق
نمیگذاریم و معتقد نیستیم که جماعتی فقط شغل خود را روضه خوانی و
ذکر مصیبت قرار دهند زیرا آنکس که ذکر مصیبت میکند اگر عالم است

واعظ نیز هست و اگر عالم نیست لیاقت ذکر مصیبت هم ندارد و ما غیر از عالم کسی را لایق بالا رفتن بر منبر پیغمبر نمیدانیم و عقیدهٔ راسخ داریم بر اینکه آنچه در گذشته رفته است یعنی اجازه داده شده که اشخاص غیر عالم بمنبر بروند از موجبات بزرگ فساد دین و دنیای ما بوده است. پس ما يك طبقه سخنور منبری بیشتر قائل نیستیم که اساساً واعظ است و هر وقت ذکر مصیبت مقتضی باشد باید هم او بکند.

با اینحال سخنور باید در چه موضوعی سخن بگوید؟ در آنچه مایهٔ سعادت دینی و دنیوی مردم است زیرا که دین اسلام ترك دنیا را بکسی سفارش نکرده بلکه دنیا را مزرعهٔ آخرت دانسته است و اگر قدس و تقوی را بهمه کس توصیه نموده آن مستازم ترك دنیا نیست چنانکه بر اهل بصیرت معلوم است.

پس موضوعاتی که سخنوران منبری باید در آن سخن بگویند خدا شناسی و تعلیم اعمال و احوالی است که موجب رضای خدا است و محتاج بیان نیست که تحصیل موجبات رضای خدا که به تعلیمات دنیاتی باید آموخته شود اساسش اخلاق نیکو است که پیغمبر (ص) خود فرموده است من برای تمیم نیکوئی اخلاق شما مبعوث شدم. پس وظیفه مهم سخنوران منبری تعلیم اخلاق نیکو است که هر کس تکلیف خود را نسبت به خدا و خلق بداند و آنسان که خداوند امر فرموده و اولیا و دانشمندان توضیح و تشریح نموده اند عمل نماید

در اینجا بمناسبت باید توجه دهیم که سخنوران مسری باید بهترین مرییان ملت باشند و بواسطهٔ تعلیمات ایشان مردم دائماً باید بتکالیف دینی خود متذکر شوند و تکالیف دینی منحصر بنماز و روزه نیست بلکه اصل

مقصود اینست که هر کس با اینها نوع خود روابط صحیح داشته باشد. رفتار خود را نسبت با آنها موافق احکام الهی قرار دهد. احکامی که دانشمندان بیغرض صاحب نظر موقع شناس از قرآن و احادیث صحیح و سیره پیغمبر و امام یا اعمال قوه عقلیه استنباط میکنند نه آنچه جهال از دنیا بیخبر مغرض از روی هوای نفس اختراع مینمایند

امروز ما بسختورایی محتاجیم که مردم این کشور را مسلمان پاک و ایرانی تمام عیار یعنی خدا پرست و پادشاه دوست و وطن خواه تربیت کنند و اگر بیشتر تفصیل میخواهید اینست که هر ایرانی در سراسر گفتار و رفتار خود باید رضای خدا را بخواهد. بهوانین و نظامات و احکام دولت فرمانر باشد. نسبت با ایرانیان دیگر هموطن و همشهری خوب باشد و نسبت بپدر و مادر فرزند خوب و نسبت بفرزندان پدر یا مادر خوب و نسبت همقطاران، همقطار خوب و نسبت بدوستان و آشنایان و همسینان دوست و آشنا و همسین خوب و نسبت بکسانی که با آنها معامله میکنند معامله کنند خوب و نسبت بکشور خدمتگزار خوب و همواره در فکر بهبود کار خود و دیگران باشد و وظیفه خویش را در هر مقام بدرستی ادا کند و حاضر باشد که هر چیزی را در راه وظیفه دینی و شرافتی فدا کند مختصر نیکو کار باشد و از بدی برکنار، و تفصیل این جمله در قرآن و اخبار و احادیث و کلمات بزرگان و دانشمندان آمده و با آنها باید رجوع کرد و شرح و بسط آنها در اینجا موقع ندارد

سختوران منری باید خود را مکلف بدانند که نه تنها در اخلاق و اموری که مستقیماً مربوط بدین و احکام الهی است مردم را تربیت کنند بلکه هر چه از آداب و رسوم و عادات که بوحی قبیح یا مضر یا نامناسب است

باید توجه دهند و ترك آنها را سفارش کنند و همواره در این امر در مقام نکته سنجی و دقیقه یابی باشند و در این قسم تربیت نیز اهتمام نمایند. مثلاً چرا مردم را متوجه نمیکنند که هر گاه مصیبتی بر آنها وارد میآید شیون و فریاد کشیدن و چندین شبانه روز همسایگان و بندگان خدا را معذب داشتن قبیح و رکیک بلکه خلاف شرع است و علامت ضعف نفس و فرومایگی است؟ مگر خداوند نهرموده است کسی که مصیبت میبیند باید صبر کند؟ آیا طریقه صبر کردن همین است؟ البته هر کس عزیزی از دستش میرود دلش میسوزد و ممکن است تا دیر زمانی هر گاه از او یاد میکند اشکش جاری شود اما میان مردم حرکات سفیهانه هم باید بکند و بر سر و سینه بکوبد و موی ریش و گیسو بکند؟ و آیا این اعمال شایسته مردم مہذب و صور است؟ باید بمردم تعلیم داد که در داغدیدگی اگر هم دل شما چنان ریش است که از سر و سینه کوبیدن خود داری ندارید لا اقل بخلوت بروید و نمایش فجیع بمردم مدهید و نیز چرا مریمان ما توجه ندارند که شیوع استعمال الفاظ و عبارات زشت رکیک در ملاء عام چنانکه در کوچه و بازار ها و مجالس و محافل ما همواره شنیده میشود حقیر سنگین و باخلاق و عفت و عصمت ما مضر است؟ در اروپا جوانان حد بلوغ میرسند و هنوز اسم بعضی از اعمال و اعضاء بدن را نمیدانند در میان ما کودکان سه چهار ساله همه اسرار خفی زندگانی را میداند و متصل از آنها گفتگو میکنند و این نیست مگر از اینکه همواره این سخن ها و کلمات را میشوند و متوجه میشوند و یاد میگیرند. آیا مسمع این چیزها و موقوف کردن این عادات واجب نیست؟ و چرا يك كلمه ازین باب بر ممبرها گفته نشده بلکه بعضی از منبر نشینان ما خود نیز از استعمال آن الفاظ مستهجن حتی بر بالای منبر دوری

نجسته اند؟ ویز چرا بمردم نمیفهماند قباحت این امر را که گدایان و بی سر و پایان و کسان دیگر دائماً در کوچه و بازار بزرگان دین و اهل بیت و متعلقان ایشان را باخت و خواری نام میرسد و بگل ولای میکشند؟ آیا شایسته مقام و احترام پیشوایان ما نیست که همواره آنها را عاجز و ذلیل و بیچاره و اسیر و در بند و خوار و خفیف معرفی کنند؟ آداب و رسوم ناشایسته که در زندگانی ما بوده و هست و بر اهملی مریبان قوم باید اصلاح شود بسیار است این چند فقره بر سیل نمونه گفته شد و بطور کلی همه طبقات آموزگاران و دانشمندان و عموم سخنوران خاصه سخنوران منبری باید تربیت ملت را چه از حیث عادات و رسوم و چه از جهت اخلاق و صفات بر عهده خود بدانند و بعهده سخنوری یعنی بلاغت و نفوذ کلمه و دانشینی سخن ملکه اخلاق و صفات ستوده را در مردم ایجاد کنند

بخش چهارم

شرائط و چگونگی سخنوری منبری

اول شرط سخنوری منبری آن است که سخنور خدا را در پیس چشم داشته باشد و بس و اگر این شرط موجود شد باقی کارها آسان است. چون درست انجام دادن هر کار بسته باین است که بیت شخص خالص و پاک باشد و اگر این شرط متحقق نباشد از سخنور امیدی نباید داشت سخنور مانند هر طبقه دیگر از آموزگاران و طیفه خود را درست انجام نمیدهد مگر اینکه آن وظیفه را دوست بدارد یا عبارت دیگر کسانی را که بترتیب ایشان قیام میکند دوست ندارد این شرط نیز اگر

همچو نباشد بهتر آن است که سخنور از سخنوری دست باز دارد نه بخود زحمت دهد و نه اوقات دیگران را تضييع کند چون يقيناً به نتيجه نخواهد رسيد

سخنور اگر خدا را پيش چشم داشته باشد سخن بلند و مطلب درست خواهد گفت و از حق گوئي منحرف نخواهد شد و اگر مرده مي را که براي ايشان سخنوري ميکند دوست بدارد بخود زحمت ميدهد که روشن بگويد و باقتضاي حال صحبت کند و سخني بگويد که بحال شنويدگان سودمند باشد و براي اينکه کلامش مؤثر شود فکر و مطالعه ميکند چه در نوشته هاي ديگران و چه پيش نفس خود تا بيابد نه چه بايد بگويد و چگونه بگويد که خوش آيند شود و در نفوس تأثير کند و بهترين طريق شناسا شدن بر احوال مردم و مسلط شدن بر دلهاي آنها اينست که در احوال نفس خویش مطالعه و در زوايا و خفايای آن کسجکاوی نمايد در جسم و جان انسان تأمل کند، از روی فهم و عقل بکوشد تا دريابد که عايت وجود آدمي چيست ، مصالح حقيقي او کدام است ، سعادت واقعي او کجاست ، نفسايبان انسان چگونه است، چه انحرافات براي او دست ميدهد و چگونه ميتوان آن را تعديل کرد و در اين مورد کاملاً مانند طبيبي که در معالجه مريض اهتمام دارد عمل ميکند جز اينکه طبيب معالجه نين را در نظر دارد و واعظ معالجه روح را بر عهده ميگيرد

واعظ اگر حقيقه خدا و خلق را در نظر داشته باشد خود را فراموش ميکند و در ميانه نمي بيند جز حق نميگويد و اگر چه تکرار است باز ياد آوري ميکنيم که براي تقويت دين بخرافات و موهومات موسل ميشود و بخدا و پيغمبر و امام دروغ و افسر نمي بمدد که ايسکار وسيله تعويت

دین نیست بلکه برای گرمی بازار دنیای دین فروشان است. حق برای اینکه پا برجاشود احتیاج بدروع و حيله و تدبير ندارد برپای خود میایستد و پایش آهنین است حيله و دروغ پایش چوبین بلکه گلین است و آنکه بر او پشت دهد سرانجام پشتش بر زمین است و اگر قوه تنبه و عبرت باشد تصدیق خواهید کرد که این سخن بتجربه و آزمایش رسیده است

راست است که عامه مردم برای درک حقایق عالی و دینی و فهم زبان علمی آماده نیستند ولیکن این فقره مجوز نمیشود که پایه عقاید مردم را بر اوهام و خرافات بگذاریم زیرا گذشته از اینکه دروغ داناتیجیح است و نکار بردن آن در امور مقدس قبیح تر هم هست اساسا عقایدی که مبتنی بر موهومات و جعلیات باشد محل اعتبار نیست و تشبیت بامور غیر واقع سوء تدبیر است و باین تدبیر حاجت هم نیست زیرا اولاً اساس دین است اسلام بر عقل گذاشته شده و گفته اند حکم عقل و شرع یکی است. بنا برین چرا باید در دین موهومات متوسل شد؟ از این گذشته مردم از دو حال بیرون نیستند یا قوه تعقل و استدلال ندارند یا دارند اگر دارند بزودی سخافت آن موهومات پی میبرند و در آن صورت اگر دایه علمی و فکری ایشان قوی نباشد اساس دین را هم بسخافت آن تعلیمات فیساس میکنند و بی عقیده میشوند و اگر اصلاً قوه تعقل و استدلال ندارند پایه عقاید ایشان بر حسن ظن و اعتمادی است که بآموزگاران دارند و برای آنها حاجت بدلیل و برهان نیست تا مجبور باشیم چون سخن عالمانه فهم نمیکند موهومات و خرافات برای ایشان بسا فهم و نباید غافل شد از اینکه استحکام دین بلکه هر اساس متینی منی بر ایمان و اعتقاد صاحبطران و هوشمندان است آنها اگر معتقد شدند عامه هم از ایشان پیروی میکنند پس در سخنوری

منبری هم مانند اقسام دیگر سخنوری بلکه بیشتر از آنها سخن معقول و خردمندانه باید گفت و نظر بر مردمان هوشیار باید داشت و اینکه گفته‌اند با مردم باید بقدر عقل ایشان تکلم کرد مقصود آن نیست که به کم‌خردان دروغ باید گفت و اگر از راه راست ممکن نشود از راه کج ایشان را بدام آورد بلکه مقصود این است که باید سخنور بود یعنی قوه اقناع و ترغیب باید داشت و باید دانست که حرف حق را بهر کس چگونه باید فهمانید و بچه زبان باید باو سخن گفت و سخنور عالی‌مقام آن است که برای هر جماعتی چنان سخن بگوید که حق را بکرسی بنشاند نه اینکه باطل را حق نما سازد یا حق را بصورت باطل در آورد و خردمند آنست که پایه عقل و ادراک مردم را بالا ببرد و مستعد فهم مطالب عالی‌تر کند نه اینکه برای فرمان بر ساختن ایشان فهم و شعورشان را بگیرد و قوه تعقل را از ایشان سلب نماید .

از مصیبت‌خوانی سخن نمی‌گوییم که خردمندان و هوشیاران دانسته‌اند که این قسمت از سخنوری ما محتاج باصلاح اساسی است و بعقیده ما راه اصلاح همین است که مصیبت‌خوانی سبائی شغل و پیشه و ممر معاش نباشد و در آن صورت اهل منبر خواهند دانست که مصیبت‌خوانی چه حدودی دارد و داعی نخواهند داشت که مردم را از همه کارهای دینی و دنیائی باز دارند و تعریه داری مشغول سازند و قتیکه سخنوران مسری عالم و فاضل و دیدار و بیعرض شدند رونق بازار خود را بر استحكام اساس دین ترجیح نخواهند داد . اگر از احوال معصومین صحبت کسد چیزی خواهند گفت که مردم نفهمند سیره پیشوایان دین چه بوده ، چه تعلیمات می‌کردند ، چرا شهید می‌شدند ، از زندگانی و شهادت آنها چه باید آموخت

و چه عبرت باید گرفت . آن سخنوران خواهند دانست که تذکر مصائب شهدا از نوع سوگواری برپدر و هرزند و برادر نیست. پس مردم را بجرکات عنیف تشویق نخواهند کرد و گرمی مجلس خود را از فریاد و شیون زنها نخواهند خواست و آنهاصرار نخواهند کرد که مانند داغدیدگان بر سر و سینه بزنند و هیچ نفهمند مقصود چیست. خلاصه اگر ذکر مصیبتی کنند برای این خواهد بود که در مردم احساسات لطیف تولید نمایند و طبایع و دلنهای ایشان را از شرارت و جنایت بیزار و بر عدالت و نیکوکاری طلبکار سازند نه اینکه نعزیه داری را وسیله جبران گناهان و مایه بگری بر معاصی بدانند و نیز اگر سخنور عالم و حکیم باشد خواهد دانست که بر بالای منبر آوازه خوانی ناشایسته است. البته آواز از ذوقیات لطیف است و طبایع بر آن راغب میباشد و هیچ عیب ندارد که بعضی اوقات هم از آواز تمتع حاصل شود اما نه بر منبر و جایی که موعظه باید کرد و حکمت و عرفان باید گفت

و نیز این نکته را باید در نظر داشت که منبر و عطا و سخنوری جای اثبات و مبرهن ساختن اصول و فروع دین و بخشهای فلسفی و کلیات نیست و جای این کار در مدرسه و دانشکده است. بر منبر که برای عامه سخن گفته میشود باید فرض کرد مردم مسلمانند و با اصول دیانت گرامیده اند و باید اوامر و نواهی خداوند را بایشان آموخت و با آداب سخنوری یعنی به بیانات خطابی ایشان را بر عمل بتعلیمات دیانتی راغب نمود و محسنات آنها را روشن و مصرات خلاقش را آشکار ساخت

البته کار سخنوران منبری آسان نیست چون حقایقی که باید تعلیم کنند تازگی ندارد و چندین قرن است که خیر خواهان و مریبان عالم انسانیت این حقایق را گفته و بازگو کرده و بزبان ها و بیان های گوناگون

در آورده اند ولیکن هنر سخنور همین جا نمودار میشود که آنچه را همه گفته اند به بیانی در آورد که تازگی داشته باشد و مؤثر شود. پیشرفت کار سخنور باین است که سخنش دانشین باشد و برای هر موقع و هر جماعت به اقتضای حال سخن بگوید تا دلچسب شود و فلسفه وجود او همین است و گرنه مطالب همه در کتابها نوشته شده و مراجعه بآن آسان است.

برای اینکه سخنور باین مقصود برسد متأسفانه دستور دادن مشکل است مایه طبیعی و مطالعه و تفکر میخواید سفارشهایی که در این مورد میتوان کرد ایست.

موضوع سخنوری را چنان باید انتخاب کرد که برای مردم سودمند و هم دلپسند و قابل فهم ایشان باشد. در هر مجلس سخنوری موضوع باید یک امر باشد نه امور متعدد مختلف که درک و صحت آنها برای مردم دشوار شود. يك موضوع اصلی ممکن است فروع چند داشته باشد اما آن فروع باید بخوبی به اصل مربوط باشد و از آن دور نشود.

در مطالب استقصای کامل و دنبال کردن همه شعور و سبب لازم نیست چون مایه کسالت و خستگی میشود و تأثیر سخن را ضعیف میکند. از اسم سخنوری نباید فریب خورد و همین پنداشت که سخنوری لفاظی و حربه زبانی است و بارها گفته ایم که دلپذیری سخن بلطف معنی و روان بودن عبارات است از خود نمائی و تصنع مخصوصاً در لفظ و عبارات پرهیز باید کرد و شعر حواجه حافظ را از یاد ساید برد که میفرماید

حدیث عشق ز حافظ شو به از واعظ

اگر چه صنعت بسیار در عبارات کرد

معنی این شعر را نباید مخالفت با وعظ و واعظ پنداشت بلکه باید از آن عبرت گرفت که واعظی که سخنش را از روی رغبت میشوند آن نیست که در سخن پردازى صنعتگرى میکند بلکه هر چه ساده تر و طبیعى تر سخن بگوید پسندیده تر است. اما اگر میخواهد دلها بسوى او باشد باید بقول خواجه حدیث عشق بگوید یعنی سخنى که طایع مردم از شنیدنش خوش شود و پوشیده بیست که بعضی چیزها گفتنش و شنیدنش خوش آیند و بعضی ناخوش است هر چه مربوط بدوستى و محبت و شاخ و برگهای آن مانند مهربانى و بیکوکارى و جوانمردى و دلاورى و بخشش و فداکارى و امیدوارى باشد مردم از شنیدنش مسرور میشوند و هر چه متعلق بخرم و کین و ترس و بیم و خودخواهى و ستم کارى و مانند آنها باشد شنیدنش دلها را آزرده میسازد. حيله و تدبیری که سخنوران منبری باید بکار ببرند همین است که حقایق و معارف دینی و اخلاقی را که بر حسب ظاهر خشک و بی مزه و گفتن و شنیدن آنها کسل کننده است با چیزهایی مقرون کنند و بلباسی در آورند که مایهٔ بهجت خاطرها شود و یقین بدانید که قسمت مهمی از بی رغبتی مردم بشنیدن موعظهٔ دینی برای همین است که آموزگاران دین این حسن تدبیر را نداشته بلکه سوء تدبیر بکار برده اند. آیا تصور میکنید دائماً گفتگو از جهنم و مالک دوزخ و آتش و مار و عرب و زقوم یا فشار قبر و رفتار غضب آلود نکیرین و امثال این سخنها برای مردم خوش آیند است؟ البته گناه جزا دارد و گناهکار عذاب می بیند و مقصود نه انکار این معنی است و نه اینکه از مردم باید پنهان داشت و همه کس این چیزها را باید بداند و از کیفر گناهکاری باید بترسد. مقصود چگونگی موعظه است که فسمتی باید سخن گفته شود که این عقیده برای

شنوندگان حاصل گردد. اما طبایع آنها آزرده و از موعظه شنیدن بیزار نشود و مجلس وعظ مایه نشاط و بهجت باشد به جای کدورت و کسالت. و نیز اطاعت و فرماری نباید همه از روی ترس و بیم باشد. دلخوشی و امید هم برای انسان لازم است چنانکه در مابل دوزخ بهشت نیز گذاشته اند ازین گذشته سراوار است بمردم کم کم فهمانده شود که کارها نتایج عملی و طبیعی دارد و اگر باید از بدکاری پرهیز کنیم همه برای آن نیست که مالک دوزخ گرز آتشین بر سر ما خواهد کوفت بلکه برای آن نیز هست که کار بد حتماً نتیجه بد دارد آتش دوزخ را خداوند تبارک و تعالی برحمت و کرم خود میتواند از ما بازدارد اما نباید طبیعی از کار بد منقذ همیشه چنانکه در میان گروهی از مردم اگر دزدی شایع باشد هیچکس بدیگری اعتماد نمیکند و امنیت مسلوب و کار زندگی مختل میگردد همچنین اگر بنا باشد هر زیر دستی بزیر دست ستم کند همه مردم ستم میبینند زیرا که دست بالای دست بسیار است و در مقام بهی از فحشاء و منکرات علاوه بر عذاب دوزخ میتوان یاد آوری کرد که مراجرا تناه و گرفتار بیماریهایی میکند که عمر خود شخص را کونا می سارد و جانس را بمخاطره میاندازد و هم ناولادش سرایت می کند و سیه آنها را ضعیف و علیل میسازد و سرانجام نسل و برادر را نابود و خراب میکند و ما نمیخواهیم خود و اعط شویم بلکه یاد آوری میکنم که سخن را باید منوع کرد گاه از بهشت و دوزخ باید گفت و گاه مصالح و مفاع دبیوی را باید هویدا ساخت وجه خوب است که مردم بفهمند که خدا و بیعمر احکامی را که فرموده اند برای نفع خودشان بوده بلکه خیر مخلوق را خواسته اند و اگر خداوند از کارهای نواب ما خشنود و از گناه ما آزرده مستود از آن بیست که از

ثواب مانفعی بازمیرسد یا از گناه ما آزاری میسیند بلکه از آن است که خیر ما را میخواهد و خداپرستی و احترام پیغمبر و امام به پیروی تعلیمات آنهاست نه بتعلق و جاپلوسی با آنها و خدا و پیغمبر و امام مانند مردم دنیا نیستند نه احتیاجی بند و نیاز ما دارند و نه نفسانیتی که از تعلق و جاپلوسی دلخوش شود. از طاعت و عبادت، هدیه نقوس مقصود است و از نذر و امثال آن احسان و دستگیری بخلاق خدا منظور است و این جمله و هر چه عملیات مربوط بدینداری است برای خود ماست و نفعش بما عاید میشود و منتی بر خدا و پیغمبر نباید بگذاریم

باری بهفیده ما امروز آنچه برای تقویت دین لازم است این است که سخنوران بعوب سخنوری دین و اولیای دین و احکام دین و اخلاق نیکو را در نظر مردم بخوبی جلوه دهند و محبت آنها را در دلها جایگیر سازند و به بیان مفصلی چنانکه درخور فهم عامه باشد فلسفه و حقیقت آنها را آشکار نمایند و بیشتر باحالات و معارف اسلامی پردازند و قوه فکری و عقلی و اخلاقی مردم را پرورانند و جزئیات و فرعیات را بگذارند تا مردم چون طالب دینداری شدید خود را بی آموختن آنها بروند.

از جمله چیزها که باید متوجه بود این است که دین را نباید چنان معرفی کرد که مراحم رندگانی و خفه کنندة طبع انسانی است. سوء تدبیر و عدم توجه دین آموزان مادر گذشته چنان بوده است که بیخبران از صفت اسلام آنها با علم و حکمت و عرفان و شعور و دویات و نمدن و ترقی سافی میدانند و این یکی از موجبات ضعف دیانت شده است. دیانتی که عارض میکند که طلب علم بر هر مسلم و مسلمه فریضه است و اگر درین باسد باید آنها را جست و از روزی که بگهواره میآئید تا روزی که

بتابوت میروید باید دنبال علم باشید و دیانتی که اساسش بر عقل است و یکی از اسامی خدا را حکیم گفته است و در حالی که هزار جا در قرآن مجید تأکید شده است که چشم را باز کنید و عقل را از دست ندهید و حقیقت را بیابید آیا انصاف است که چنین دیانتی مخالف علم و تمدن معرفی شود؟ بعقیده مایکی از اولین وظائف آموزگاران دین اینست که این بد نامی را از دین بردارند و نمایان کنند که اسلام با هر چه برای سعادت بشر مناسب است موافقت دارد و نه با عملیات مزاحم است نه با ذوقیان و نه با ترقیات و این یکی از قویترین موجبات رونق و رواج دین خواهد بود.

از جمله چیزها که بمذاق مردم خوش آیند است جلوه دادن مفاخر ملی و وطنی آنهاست و این امری است طبیعی و مستحسن و باید آنرا بمقام استفاده گذاشت. راست است که اساس دین اسلام بر قومیت نیست و بنا بر این بوده است که مسلمانان از هر قوم و طائفه هستند همه با هم برادر و متفق باشند و ایکاش چنین بود و البته هر کس خیر خواه است باید آرزو مند حصول این نتیجه باشد اما فطرت بشری تاکنون مانع بوده است و فعلا امید می هم نیست که این نتیجه باین رودیها بدست بیاید و بچشم خود می بینیم که هر قومی از اقوام اسلامی نه تنها غیرت وطنی و قومی دارد بلکه تعصب جاهلانه میورزد. با اینحال ما چرا باید غیرت ملی را کنار بگذاریم؟ نمیگوئیم تعصب جاهلانه بخرج دهیم و نسبت با اقوام دیگری انصافی و بی عدالتی روا بداریم ولیکن قوم خود را هم خوار و خفیف نکیم و سریف و نزر گوار بدانیم بعقیده ما پیشینیان خطا کرده اند که ملاحظه ایرایش را از دست داده اند تا آنجا که بعضی از آنها اجداد فعلی از اسلام ما را بزشتی یاد کرده اند در صورتیکه معلوم نیست جهت چیست. یکی از وسایل محبوب ساختن دین

در میان این است که یاد آوری شود که قسمت اعظم حقایق و معارف اسلامی دسترنج ایرانیان است. هر چه فقیه و حکیم و طبیب و منجم و ریاضی دان و ادیب و فاضل و هنرمند در اسلام ظهور کرده از صد نفر هشتاد نفر ایرانی بوده اند تا آنجا که علم عربیت را ایرانی ها درست کرده اند. اگر نحو و صرف عرب است ایرانی تنظیم کرده است. اگر فاموس لغت عرب است ایرانی فراهم ساخته است. حتی اینکه دلائل و اسرار معجز بودن قرآن را ایرانیان دریافته و آشکار ساخته اند. چرا بر منابع سخنوری از این فقرات هیچ گفته نمیشود تا عموم ایرانیان اسلام را از خود بدانند و بخود ببالند و قدر خویش بدانند و برانگیخته شوند که از نیاگان خود پیروی کنند.

و نیز در صورتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله مینازد باینکه در زمان سلطان عادل انوشیروان متولد شده است و علمای صدر اسلام همه از عدل و داد و رفتار حکیمانه پادشاهان ایران سخن رانده اند چرا سخنوران ما آن بزرگواران را فراموش کرده اند و برای سرمشق بودن در امور زندگی بایرانیان معرفی نمی کنند؟ چرا از رجال تاریخی اسلامی و قبل از اسلام ایران یاد نمی آورند و احوال آنها را مطرح نمی سازند که مردم اعمال نیکوی آنها را پیروی کنند و ضمناً بیلندی مقام نیاگان و عزت و آبرومندی ملت خود پی ببرند و ارتسایج خوب و بد کارها عبرت گیرند؟ و نیز سخنوران هنری که باید از عامه دلربائی کنند و بیانات خود را جالب توجه سازند نباید غفلت نمایند از اینکه ادبیات فارسی خواه نظم و خواه نثر پر از مواعظ و حکم است و نقل کلمات فصیحی ایران بهترین زینت سخنوری ایشان میتواند باشد آیا واعظ از حکیم سنائی و مولانا جلال الدین و شیخ سعدی بهتر میشود؟ راست است که واعظ تکیه کلامش بر قرآن و

احادیث و اخبار است اما مگر جز این است که این دانشمندان و افران و امثال آنها مسلمان بوده و همه از همان منابع استفاده نموده و هواعظ و حکم اسلامی را بهترین بیان در آورده اند ؟

بالاخره سخوران ما البته غفلت نخواهند کرد از این که متبرجای محترم و مقدس است و کسی که بروی آن می نشیند باید ظاهر و باطن و جسم و روح و فکر و زبانش پاک باشد و همچنانکه از معانی پست و رکیک باید احتراز کند از الفاظ زشت و مستهجن نیز باید برهیزد .

مقاله چهارم

تتمیم مرام

فصل اول : احوال تصانی انسانی

از مطالعه فصول این کتاب معلوم شد سخوز کامل آن است که در چهارامرزبر دست باشد سخن آفرینی ، سخن پیوندی ، سخن پردازی ، سخن سرایی یا عبارت دیگر این که نداند چه بگوید و بچه ترتیب بگوید و چگونه بگوید و گفزار را چگونه بسراید

و نیز دانسته شد که نداشتن لوازم کار از حافظه و صوت هساعت و غیر آن سخن سرایی آموخته میشود باینکه به دقایق و نکاتی که در این باب ذکر کردیم توجه نمایند سپس از مشاهده و تجربه بهره مند شوند و مشق و ورزش نیز بکنند و سخن پردازی با داسن طمع و فرجه مخصوص باین درست میشود که فواعد زبان و دستور اسناء و علم ادب بیاموزند و در آثار وحصای برونک نسع نمایند و بسخن پردازی عمل کنند و سخن پیوندی با توجه باصولی که بدست دادیم بذوق و سلیقه و ممارست صورت

میگیرد. ولیکن جان کلام در سخن آفرینی است که سخنور بداند چه بگوید تا شنوندگان را اقناع کند و بمنظور خویش ترغیب نماید و سخنش خوش آیند باشد.

در این قسمت هم اصول و قواعدی که گفتنی بود گفتیم و معلوم کردیم که مایه اصلی اقناع اینست که جهت ها و دلائل و شواهد بر مدعای خود بیاورند و این مقصود از این راه حاصل میشود که سخنور در موضوعی که سخنوری میکند بصیرت تام داشته باشد یعنی اگر در سیاست سخن میراند علم به سیاست و اگر وکالت میکند علم حقوق و معلومات دیگر را که لازم است دارا باشد و اگر سخنوری تشریفاتی میکند در معلومات مربوط بآن موضوع خصوصاً علم اخلاق زبردست باشد و اگر سخنوری علمی می کند از علمی که موضوع گفتگو است آگاه باشد و اگر واعظ است علم و دین و اخلاق بداند. مایه اصلی ترغیب و خوش آیند ساختن سخن هم این است که از احوال روحیه مردم آگاه باشد و بداند که نفوس بچه راغب و از چه گریزان است و به چه چیز برانگیخته میشود. مهارت در این عمل پس از ذوق و استعداد که در اینجا هم مانند قسمت های دیگر بلکه بیشتر لازم است معلومات بسیار و مشاهده و تجربه فراوان میخواهد که باصطلاح نبض مردم در دست باشد و برای این مقصود هم روان شناسی یا معرفت نفس بسیار سودمند خواهد بود.

روان شناسی از قدیم شعبه مهمی از فلسفه بوده و اخیراً مانند هر شعبه دیگر از حکمت بسط و وسعت بسیار یافته و کسیکه میخواهد سخنور باشد البته هر چه بیشتر از این علم آگاه شود بهتر است فایده معرفت نفس برای سخنور تنها این نیست که در ضمن سخنوری بداند عواطف شنوندگان

را چگونه بحرکت آورد . این علم موارد استفاده دیگر هم بسیار دارد مثلا مردان سیاسی باید معرفت بر نفس داشته باشند تا بدانند مردمانی را که در زیر سیاست خود دارند چگونه باید جلب کنند یا آنها را اداره نمایند . و کلای عدلیه همچنین قضاة باید معرفت نفس داشته باشند تا موجدیات اعمالی را که بواسطه انفعالات نفسانی از مردم سر میزند بدانند و در ضمن قضاوت یا وکالت منظور بدانند و از این راه دقائق گرانها بدست ایشان میآید . سخنور تشریفاتی بوسیله معرفت نفس میتواند در اخلاق مردم نکته سنجی ها بکند و بمقتضای آنها بمدح و ذم پردازد . سخنور منبری که نوعی معلم و مربی است باید از معرفت نفس برای تربیت عامه استفاده کند و کلیه هر کس با مردم سروکار دارد هر چه معرفتش بر احوال نفسانی بیشتر باشد در کار خود بهتر می تواند کامیاب شود .

در اینجا ما بمباحث روانشناسی که خود علمی مخصوص و مهم است نباید پردازیم . فقط در قسمتی از آن که مربوط بعضی احوال روحیه انسان است مختصر اشاراتی می کنیم تا خوانندگان متوجه شوند که اگر بخواهند بسخنوری در نفوس تصرف کنند بچه نکات باید پی ببرند و گرنه روانشناسی خود علمی است که چندین برابر این کتاب باید در آن شرح و تفصیل داده شود .

برای اینکه انسان وجود خویش را بتواند حفظ نماید و تکامل برساند خداوند در طبیعت او تمایلاتی نهاده است که هر چه را ملایم طبع است و برای او سودمند میباشد خواهان است و از هر چه منافی طبع است و زیان دارد گریزان میباشد و دانشمندان ما این معنی را باین عبارت در آورده اند

تمایلات و حالات
نفسانی انسان

که انسان دارای قوه شهوت و غضب است . هر گاه انسان بامری که باو تمایل دارد میرسد خوش میشود و لذت میبرد و اگر بمانع یا بامری که منافی طبع اوست بر بخورد آزار میکشد و الم میبیند . این رنج و خوشی یا لذت و الم انفعالها و حالتها می است که برای نفس انسان دست میدهد و گاه معتدل است گاه شدید . در هر حال چیزهایی که خوشی و لذت میدهد یعنی ملایم طبع است محل علاقه و دلبستگی و عشق و مهربانسان است و آنچه منافی است منفور و مکروه است و مایه بغض و حسد و کینه و ضحرت میباشد . تمایلاتی که موافقت یا مخالفت آنها حالات نفسانی را احداث می کند بعضی از خود پرستی انسان است ، برخی از نوع پرستی و بعضی ناشی از طلب کمال نفس است .

۱ - تمایلاتی که ناشی از خود پرستی است بعضی جسمانی صرف است مانند خوردن و نوشیدن و نظایر آن و بعضی غیر جسمانی است با آمیخته شده است از جسمانی و غیر جسمانی مانند قید بحفظ جان و دوری جستن از غم و الم و عزت نفس و شرافت دوستی و وظیفه شناسی و جاه طلبی و قدرت خواهی (چه روحی چه جسمی چه معنوی چه ظاهری) و خود نمایی و همچشمی و جویای نام بودن و مال دوستی و دلبستگی باشیاء و اماکن و امثال آنها .

۲ - تمایلات نوع پرستانه دوستی و عشق زن و فرزند و خویشاوندان است ، آنگاه دوستان و آشنایان پس از آن ابناء نوع و وطن سپس کلیه نوع بشر . و نتیجه این قسم عواطف بیرونی وجدان است و نیک خواهی نسبت بموضوع تمایل و نیکو کاری و احسان و اکرام او و میل بنزدیک بودن با او و عزیز بودن در نزد او و همراه بودن با او و دلسوزی و رقبت

و اثر حتم بر بدبختی او و شرکت در غم و شادی او و سعی در فراهم کردن موجبات شادی و برطرف کردن غم و غصه او و حتی فدا کاری برای او و نفرت و بغض و دشمنی و ضجرت و خشم است نسبت با آنچه مخالف این تمایلات است .

۳ - تمایلاتی که ناشی از طلب کمال نفس است . دوستی حقیقت است که منشأ طلب علم و حکمت میباشد و دوستی زیبایی است که موجد صنایع و هنرهاست و دوستی نیکوئی یعنی حسن اخلاق و دوستی حق و وجود کامل که مظهر عمده آن دیانت است و این تمایلات تکلی بیغرضانه و نجیبانه و از روی پاکدلی و بلندی طبع است

حالاتی که در نفس از موافقت و مخالفت با تمایلاتش ایجاد میشود اگر موجش موجود و حاضر باشد در مورد موافقت خوشی و شادی است و در مورد مخالفت غم و رنج است و نسبت با امر مطلوب اگر گمان برود که دوام خواهد داشت امیدواری است و نسبت با امر نامطلوب اگر این گمان برود افسردگی و دل سردی است و اگر این گمان فوی و معطل بیقین شود در حالت اول کامروائی و اطمینان و امنیت خاطر است و در حالت دوم یأس و تزلزل و تشویش است

اگر موجب احوال موجود نیست یا در گذشته بوده است یا برای آینده نزدیکی نرقب میرود در صورت اول یادش اگر مطلوب باشد خوشدلی و سیاستگزاری مآورد و اگر نامطلوب باشد سب و افس و نحس و پشیمانی و غص و کینه و رزی و سرم و خجالت میشود در صورت دوم اگر مطلوب باشد مایه امیدواری و دلخوشی است و اگر نه مایه ناامیدی و غصه و ترس خواهد بود

در هر يك از حالات نفسانی دقیق و نکته سنجی هائی هست بسیار جالب توجه و ما نمی خواهیم در این باب پر وارد جزئیات شویم و همینقدر نمونه ای از آن تحقیقات بدست می دهیم تا خوانندگان اشتیاق پیدا کنند که مطلب را دنبال نمایند و برای فرا گرفتن آنها باید بکلمات انبیا و اولیا و حکما و نویسندگان و شعرای دانشمند مراجعه نمود که از این جهت نیز مانند جهات دیگر گنجینه های بی بهامیباشند و چنانکه پیش از این گفته ایم ارسطو در کتابی که برای سخنوری تصنیف کرده است در این باب نیز مانند هر مبحث دیگری که در آن وارد شده است مو شکافی های دقیق نموده است ولیکن اینها نکاتی است که هر صاحب نظری چون باحوال مردم توجه کند بیش یا کم درمی یابد و بهر آنست که هر کس گذشته از مراجعه به تحقیقات دیگران خود در مقام مطالعه در احوال مردم باشد و اهل نظر همواره از آن نکته سنجیها کرده اند و می کسند زیرا نفس انسان دریای بیکرانی است که هر چه در آن سیر می کنند پایان آن نمیرسند و قسمت مهمی از ادبیات اقوام و ملل دنیا امروزه برای این مقصود است اینک نمونه ای از آن تحقیقات -

مهر و دلبستگی
کسی یا چیزی که شخص باومهر و دلبستگی دارد هر چه بیشتر برای او رنج بردش بیشتر باو بسته میشود. گواه آن تعلق خاطر مادر است فرزند محبت هسری است یعنی بسا میشود که محبت در دل کسی پیدا میشود چون می بیند مردم بکسی یا به چیزی محبت دارند و از همین روست که گفته اند مهر و کین موروثی است و نیز غالب اتفاق می افتد که کسی دیگری را دوست میدارد آن دیگری هم باو محبت پیدا می کند چنانکه میگویند دل بدل راه دارد دوست یاران

دوستش را دوست و دشمنان او را دشمن میدارد . کسی که کسی را دوست میدارد نسبت با او اعیاب دارد و از او تقلید می کند . دوست شريك هم و شادی دوست است . دوست میداریم کسانی را که برای خدمت و مساعدت و برداشتن بار از دوش ما حاضر باشند . مردمان نيك دادگر و عقیف و سایریم و نيك نام و خوش محضر و با اتماض و ظریف و نامزه و نظیف و باسلیقه محبوب واقع میشوند و هر کس که بواسطه فضل و کفایت بمقامی برسد و از عمل خود بان بخورد و کسانی که از کارهای دنیا کمتر بگویند و نزاع جو نباشند و کینه بدل نگیرند و با مردمان تند خود مدارا کنند و از خطا گرفتن شاد نشوند و غیبت نکنند و اگر احسانی بکنند نگویند و منت بگذارند حسن را ببینند و بعیب ننگرند صفات خوب برای ما شمارند خاصه صفاتی که میترسیم نداشته باشیم .

دوست میداریم کسانی را که با ما هم مشرب و هم سلیقه و هم آرزو هستند و با ما در يك خط کار می کنند بشرط آنکه مزاحم نباشند و پا در کفش ما نکنند و کسانی را که در دوستی وفا دارند و چیزی از ما پنهان نمی کنند . بما خیر میرسانند خاصه اگر تقاضا نکرده باشیم ، جاه طلبی ما را تحریک می کند ، در غیاب و حضور نست ، ما یکسانند و از آنها باک نداریم و در باره ما توجه و عمخواری می کنند . موجبات مهر و دوستی چون معلوم شد خلاف آنها موجب بغض و کین است و میتوان فیاس نمود .

رأفت حاصل میشود نسبت بضعیف و عاجز و دلسوزی و نرحم دست میدهد بر حال غریبی که دلیل و توانگری که فقیر شده باشد و بر کسی که خفت و خواری می کشد خاصه اگر در خور مقام و سن و نسب و آبرو مندی و سوابق

رأفت و دلسوزی و

ترحم

خدمتش نباشد . رقت حاصل میشود از شنیدن شرح بدبختی و مصائبی که کسی دیده خاصه اگر خلاف آنرا انتظار داشته است و از زبان و رنج و خطر و مرض و پیری و بیچیزی و گرسنگی و بی کسی و غریبی و نقص خلقت و زشتی رؤیت که عارض کسی گردد و رقت زیاد میشود چون شنونده توجه و قیاس کند که خود ممکن است در آن حال واقع شود و از پدر و مادر یا فرزندان خود یاد کند و از فکر محروم ماندن از تنها دلخوشی که داشته باشد مانند اینکه رفت و مرد و من اورا ندیدم یا سخنش را شنیدم و یا وداع کردم یا چشمش را نبستم و نیز بواسطه مفارقه با کقیاب دلخراش مانند اینکه در غربت مرد یا میان دشمنان یا بی کفن یا رسیدن نوشدارو پس از مرگ و امثال آن و نیز موجب مزید تحسر میشود دل بستگی که در دم آخر بزن و فرزند و مانند آنها نشان داده یا از مفارقت عزیزان یا از جفای مردم مخصوصاً کسانی که خلافتش را از ایشان مترقب بوده ناله و زاری کرده باشد یا در حال بدبختی از سیه روزی دیگران نالد یا مصیبت خود را از غصه ایشان فراموش کند و پوشیده نیست که این احوال برای بیگانه مایه دلسوزی و رقت است اما برای خویشان و نزدیکان مصیبت و سوگواری است . شخص ياك نهاد نسبت بکسانی که در این حالات واقع شوند مهربانی می کنند و اگر هم آن مهربانی از روی بیغرضی و بی طمع باشد در صورتی که همان رفتار را با همه کس و بغیر استحقاق نکرده باشد مایه سپاسگزاری و امتنان طرف مقابل میشود و دیگران هم از آن شاد میشوند . رقت قلب و دلسوزی در مردمانی که قوه تنه دارند بیشتر است یا کسانی که خود صدمه دیده یا تجربه دارند و دانا و عاقلند و نیز کسانی که کم داند یا زن و بچه و بستگان دارند . کسی که همه چیز خود را باخته یا در حال عصب یا ترس و

تشویش است مجال دلسوزی ندارد و همچنین اند کسانی که مغرورند و خود را از مصیبت مصون میدانند یا هیچکس را خوب نمی انگارند. امور گذشته را اگر بصورت حال در آورند رقت آور میشود و تعزیه خوانی و تئاترهای حزن انگیز مبنی بر این حالت است.

خشم و کینه خشم نسبت یا شخص و افراد دست میدهد نه نسبت

بکلیات. اصل مایه خشم تحقیر و توهین دیدن است.

هر وقت کسی نسبت بشخصی رفتاری میکند که دلیل بر حقیر دانستن و ناچیز شمردن اوست برای آن شخص خشم دست میدهد. مثلاً اگر کسی با میل کسی مخالفت کند یا خود را از او برتر بداند یا با وی احترامی و بی اعتنائی کند یا با آنچه با او دبستگی دارد زیان برساند خاصه اگر بیجهت باشد موجب خشم میشود. چون این اعمال همه نشانه حقیر شمردن آنکس است اینکه مردم از سوختن و دست انداختن و رسوائی خشمناک میشوند سبب همین است که این اعمال همه نشانه حقیر شمردن آنکس است. اینکه مردم از شوخی و دست انداختن و رسوائی خشمناک میشوند سبب همین است که این اعمال ناشی از تحقیر است و بهمین جهت شخص بیشتر خشم میگیرد بر کسی که از او توقع حرمت و قدردانی دارد. مثلاً از زیرستان و کسانی که از جهت قدر یا ایقت یا جهات دیگر بست تر از او هستند یا کسانی که بایشان مهر بانی کرده و رهین است او میباشند و از آنها انتظار خدمتگزاری دارد و نیز از این روست که چون از دوست خلاف انتظار دیده میشود خشم بیسر میآید تا از بیگانه چون نمایان و هواهای نفسانی مردم مختلف است موجب خشم هم که مخالفت با آن نمایان است مختلف میباشد ولیکن بطور کلی میتوان گفت خشم میآید برای کسی که دیگری نسبت با او بدخواهی نشان بدهد

ورعایت جانب او را رها کند یا جزای احسان او را ندهد و سپاسگزاری ننماید یا عیب او را بجوید یا او را میان همسران خاصه کسانی که او نسبت با آنها اصحاب و احترام و رو در بایستی دارد خفیف کند یا کسی که خبر بد بیاورد یا کسی که چون با او سخن بجد بگویی مزاح کند یا دوستی که رفتارش دوستانه نباشد یا دوست را فراموش کند. کسی که بپمه مهر بانی می کند اگر نسبت بکسی دریغ نماید و با او تبعیض روا دارد آنکس خشمناک میشود. کسی که برابر کسی پیشتر می میکند او را بخشم میاورد چون نشانه بی اعتنائی است. خشم فرو می نشیند نسبت به کسی که ادب و فروتنی می کند و خود را کوچک می شمارد و اقرار بگناه می کند و اظهار پشیمانی مینماید و بخود همان می کند که بدیگری می کند و بکسی که چون محتاج بکسی باشد احتیاج خود را بنماید. از همین رو سن که گفته اند « کس نیاید بچنگ افتاده » و شاید بهین سبب است که سگ بکسی که نشسته است برخاش نمی کند. اگر کسی کاری را از روی خشم کرده باشد بر او خشم نمی آید چون اگر تحمیر داشت خشم نمی کرد همچنین خشم دست نمیدهد بر کسی که کاری را از روی کینه جوئی کرده یا مصیبت دیده باشد. کسی که شاد و خندان و کامیاب است خشم نمیکند. همچنین کسیکه چون با او بد می کنند گناه را از جانب خود می بیند

خشم غیر از کین است چون خشم نسبت بعملی می آید که بدی او بخود شخص عاید میشود. اما بغض و کین لازم نیست چنین باشد. خشم نسبت بیک یا چند شخص معدود است کین ممکن است نسبت بگروهی باشد. خشم بطول زمان فرو می نشیند اما کین چنین نیست خشمناک میخواهد آنکس را که بر او خشم کرده متالم سازد کینه جو می خواهد باو

آزار برساند . خشمناك ميخواهد خشم خود را نشان بدهد. كينه جوئيدى باين فخره ندارد . خشمناك از خشم خود رنج ميبرد. كينه جواز كينه خود آزار نميبند . خشمناك بر آنكسى كه براو خشم کرده اگر بدبختى برسد ممكن است باو ترحم كند. كينه جوچنين نيست .

نفرت و ضجرت
نفرت و ضجرت تغير خاطري است كه دست ميدهد نسبت بر رفتار و گفتار بيقاعده و عملي كه خدا و خلق آنرا گناه و جرم دانسته اند مخصوصاً اگر نسبت بعموم يا اكسر مردم واقع شده باشد زيرا كه اگر نسبت بمردم عاليه مقام باشد گستاخي است و اگر نسبت بهم شأن باشد بيداد است و اگر نسبت بزير دست باشد ردالت است و اگر آن عمل از روي علم و عمد و رويه يا با جبر و فھر شده باشد يا نسبت بكساني كه شايسته رعايت يا ضعيف و عاجز بوده و يا با كيفيات خاص كه با شقاوت و فساوت و بيرحمي مفرون باشد فبيح تر است و نفرت بيشتر دست مي دهد .

از جمله چيزها كه مایه ضجرت و تغير خاطر است اين است كه نعمت و بهره مندي بكسي برسد كه استحقاق نداشته باشد خواه آن نعمت و بهره مندي مال باشد يا جاه يا دوستان و خویشان خوب و طرفداران بسيار و غير آن و لازم بيست آن كس بد باشد همينقدر كه آن بهره مندي بيجا و بي مناسبت باشد موجب ضجرت ميشود و البته اين تغير خاطر براي كسي كه خود را شايسته و آن ديگري را بالايق مي پنداشته است بيشتر است و اين تغير خاطر و ضجرت رانه باخشم بايد اشتباه كرد نه با حسد و رشك زيرا كه خشم براي كسي وفتي دست ميدهد كه بخود او بوهين و تحقير شده اما ضجرت خاطر آن گاه دست مي دهد كه بدديگري رفتار نكردا شود

و در حسد شرط نیست که بهره مندی محسود بی استحقاق باشد و حسود مطلقاً بدخواه کسی است که بهره مندی دارد. اما ضحرت مستلزم بدخواهی نیست و رشك و حسد منعموم است اما ضحرت مذموم نیست بلکه غالباً ممدوح است. ستیزه کردن مرد فرومایه باشخص بلندپایه موجب ضحرت است. مردمان فرومایه و بی مبالغت حس ضحرت ندارند. عکس ضحرت شادی و نشاط است

در حالات دیگر نفس از ترس و بیباکی و حسد و عطش و شرم و حیا و غیرها نیز همین قسم موشکافها و نکته سنجی ها میتوان کرد و کرده اند. علاوه برای سخنور و کسی که میخواهد روانشناس باشد بسیار سودمند است که از احوال و خصایص هر طبقه مردم آگاه باشد مثلاً توجه کند که جوانان در آرزوها و میلیهای خود شدیدند در خواهش های بدنی بیشتر بآمیزش با زنان مشتاقند و از این جهت خود داری ندارند. اراده ایشان تند است مانند گرسنگی و تشنگی بیماران اما فوت ندارد متلونند و از آنچه طالب بودند زود سیر و بیزار میشوند خود خواهند و تاب بی اعتنائی نمیآورند. زود بخشم می آیند و نمیتوانند آنرا فرو بنشانند. چون بی چیزی ندیده اند چندان دسال مال نیستند. جاه و فیروزی و برتری را می خواهند و جوانی نامند. خون دنیا ندیده و ریجی نکشیده اند خوش بینند و چندان بد کردن اشتیاق ندارند بلکه دلسوزند و از روی مروت رفت قلب دارند خون روزگار ایسان دراز نموده امیدها و آرزوها برای آینده بسیار دارند و چون زبوی ندیده اند بلند هستند بفضیلت و تقوی معتقدند و رفتار و کردارشان بیشتر از روی طبیعت است نه صلاح اندیشی. زود اعتماد می کنند و بسیار فریب میخورند. معرور و بیصر و اقراطی و

مبالغه کننده اند و همچنین ، پیروان غالباً عکس این حالات را دارند .
در باره توانگران و درویشان و صاحبان قدرت و مردمان ضعیف
بیچاره وزیرستان و زبردستان و مردمان ضعیف و سریف و هر طبقه دیگر
بیز همین قسم باید مطالعه نمود. اما چون این مباحث در حقیقت از موضوع
این کتاب بیرون است بیش از این در این باب سخن نمی‌رانیم و بجای خود
حواله می‌دهیم. از این مختصر مقصود این بود که بسوی احوالات نفسانی
راهنمایی کرده و نمونه بدست داده باشیم .

فصل دوم

باز دید و تکمیل و خلاصه مطالب کتاب

هفتاد بند در سخنوری

- مقام سخنوری
- ۱- سخنوری هنری است که همه کس با آن نیازمند است و کساییکه با مردم سروکار دارند بفریب‌آهسته محتاج به سخنوری میشوند مخصوصاً ارباب علوم و فنون
 - ۲- سخنوری بخودی خود شعل و بیشه نیست فقط وسیله برای پیشرفت معصود است
 - ۳- سخنور اگر درست بشرايط سخنوری عمل کند برای عامه بهرین مری و نهذیب کننده نفوس است
 - ۴- برای سخنور شدن هم علم سخنوری لازم است
 - ۵- سخنور باید محفوظات بسیار داشته باشد

- ۶- چون بسیاری از اوقات سخنور باید گفتار خود را کتباً تهیه کند علم ادب و هشق نویسندگی لازم است .
- ۷- سخنور باید در موضوعی که در آن سخنوری میکند مسلط باشد و آنچه باید دانست در آن باب بداند و از خود مطمئن باشد .
- ۸- سخنور گذشته از احاطه بر موضوع و زبر دستی در سخنوری باید مردم را بشناسد و علم نفس داشته باشد. نکته سنج و دقائق شناس باشد، منطق و فلسفه و سیاست مدن و اخلاق و تاریخ خوب بداند
- ۹- سخنور باید همواره در امور و احوال مردم بمشاهده پردازد و متنه و متذکر باشد .
- ۱۰- سخنور مانند هر هنرمندی باید از نغادی که درباره او میشود آزرده نگردیده مرافق آن باشد و برای بهبود هنر خود از آن استفاده کند.
- ۱۱- سخنور باید گفتار را خوب تهیه کند، یاد داشتها بردارد مطالعات و تفکر کند فرانت بسیار مخصوصاً در خطب و تواریح بسامد .
- ۱۲- قواعد و اصولی که در سخنوری میآموزید باید مالکة شما شود نه اینکه در موقع سخنوری بخواهید آرا بیاد بیاورید و سخن خود را بر آنها مطبق سازید
- ۱۳- هر چند سخنوری اساساً برای افناع و ترعیب و حصول مقصودی است که از آن در نظر است ولیکن باید منوجه بود که سخنوری برای شنوندگان باید مایه تمنع و نشاط باشد از سخن باید کیف سرید و محظوظ شوند و اگر چنین شد غالب آنست که مقصود حاصل میشود
- ۱۴- نباید تصور کرد که سخنوری حتماً بآب و تاب دادن سخن است.

واردی هست که باید چنین باشد اما هر قسم سخن نیکو گفتن اگر چه بسیار ساده و بی پیرایه باشد سخنوری است .

۱۵- در سخنوری از کسی تقلید مکنید و بطبیعت خود باشید
۱۶- بهترین سخنور آنست که در سخن گفتن قصد سخنوری نکند یعنی نیتش جلوه کردن در سخنوری نباشد و حواس خود را همه مصروف انجام وظیفه نماید .

۱۷- هر وقت سخنوری در پیش دارید قبل از آن
آداب سخنوری نن یا روح خود را خسته مکنید .

۱۸- وقتیکه در حضور جماعت برای سخنوری حاضر میشوید هیئت خود را درست و بقاعده بسازید .

۱۹- هنگام سخنوری اگر حواستان پریشان باشد اندکی تأمل کنید تا حواس بجا بیاید شتاب مکنید. نفس بکشید آرام پیش بروید

۲۰- بدون اینکه بدائل کنید سبب بشنوندگان مؤدب و متواضع باشید چیزی مگوئید دلیل بر اینکه آنها را نادان و بیفهم میپندارند اصرار نداشته باشید که ایشان را در خط و خطا فلم بدهید و اثنان تقصیر برای ایشان بکشید عرو و خود پسندی منمائید

۲۱- در سخنوری طرفیب شخصی بخرج مدهید کلیات بگوئید و اگر ناچار با کسی طرف شدید در عین محکم و اسنوار بودن ملایم و متین و عاقل باشید.

۲۲- با هیبوانید از خود سخن مگوئید و ادعای راستگویی و بیعرضی و خیرخواهی مکنید کاری کنید که از سخن و احوال شما باین صفات در شما پی برند

۲۳- در سخنوری رعایت وقت و مدب را داشته باشید البته آنچه باید

گفت بگوئند اما سخن را دراز نکنید و از اطناب شنوندگان را ملول و نسل مسازید .

۲۴- در مجالس مشاوره و محاوره سخن فراوان و مکرر مگوئید و بدیگران نیز مجال بدهید . خود را بشهوت کلام معروف نکنید .

۲۵- فریاد مکنید . سرعت سخن مگوئید شمرده حرف بزنید . لحن و صوت و اشارات و حرکات و نگاه خود را مراقبت کنید . ماشین ماسخید

۲۶- تا میتوانید از روی بوسه سخنوری مکنید . در سخنوری علمی و تشریفاتی و گاهی در سخنوری قضائی از روی نوشته خواندن جایز است در سخنوری سیاسی کمتر و در سخنوری منبری هیچوقت جایز نیست

۲۷- در هر حال از شنوندگان نگاه بردارید و همه طرف موجه باشید و تنها بیکسو منگرید . گوینده و شنونده باید بهم مربوط باشند مثل اینکه با هم صحبت میکنند .

۲۸- سخنوری آن است که سخن تعلیم کننده و

چگونگی سخن
دلپسند و مهیج باشد . هم مغز را راضی کند هم گوش

را خوش آید و هم دل را سرد .

۲۹- سخنور باید هم حکیم باشد هم خطیب بحکمت باید افناع کند و

جوش و خروش بیمعی را آرام سازد . بخطابت باید نهیج کند و بچیزهای خوب جوش و خروش دهد

۳۰- سخنور باید معانی لطیف پسندیده را بنرتیب صحیح در لفظ و عبار

فصیح ساده روان خوش آهنگ در آورد

۳۱- از عبارات دراز و عالمانه و فصل فروشی پرهیزید

۳۲- هر چند در سراسر سخن باید اهتمام کرد اما در در آمد و فرود سخن

بیشتر توجه کنید .

۳۳- معانی فراوان خوب است اما از سخنهای سست و نا بجا و بیهوده باید پرهیز کرد چنانکه در زراعت علف هرزه و زواید را باید برانداخت .

۳۴- بلندی سخن از بزرگی روح برمیآید استحکام سخن از متامت خلق ،

دلپذیری سخن از طبیعی بودن ، مهیج و مؤثر بودن سخن از دل است رنگ و روغن سخن از قوت تخیل گوینده ، درسی سخن از مطالعه بسیار

۳۵- سخن طبیعی باید گفت و متناسب و موزون باید حرف زد

۳۶- سخن روان و ساده باید باشد اما نه سوقی و عامیانه .

۳۷- سخنوری که افکار و معانی بدیع ندارد بآرایش لفظ و عبارت میپردازد.

۳۸- سخن باید از جهت معنی و لفظ و لحن و اشارات با مقتضای زمان و

مکان و احوال اشخاص موافق باشد و همچنین با موضوع تناسب داشته باشد.

۳۹- مواضع حاضر و آماده و اشعار و امثال متدل و عبارات معروف را

بکار بردن (جز در مواردی که خیلی بجا و مناسب و پخته و احوال مستعد

باشد آهیم غالباً باشاره) رکیک است و بیمزه مانند غذای سردی که دوباره

گرم کنند و بخورند یا لباس کهنه ای که زیر و رو کنند و بیوسند مخصوصاً از

وصله با هم رنگ ناید پرهیز کرد

۴۰- زبان بازی و لفاظی کردن در سخنوری حمان است که طیب برالین

بیمار بجای معالجه ادیان بیاید و وکیل در محضر قاضی بجای دفاع از جان

و حال موکل شاعری کند .

۴۱- تا میتوانید قوه فهم خود را افزایش دهید و مطلب را روشن ادا کنید.

۴۲- اگر میخواهید در افعاع بدرستی پیشرفت کنید

بکوشید که استدلال خود را با آنچه شنویدگان

برای افعاع